# لزوم توجه به قوت و ضعف دلالت در بحث تواتر قرائات

در آن جا من عبارات را دسته‌بندی می‌کنم. این خیلی مهم است. یعنی در عبارات شیخ الطائفه عبارت «کله حق و کله صواب» دلالت قوی‌ای دارد اما مثل قوت دلالت عبارت شهید ثانی «کل مما نزل به الروح الامین» نیست. نظیر همین «کله صواب» روایاتی بود که در این مباحثه مکرر تکرار کردیم. دلالت آن‌ها هم همین‌طور است. در تفسیر منسوب به امام عسگری سلام الله علیه حضرت چه فرمودند؟ ذیل آیه شریفه «قالوا قلوبنا غلف» رسیدند. در این تفسیر منسوب حضرت دو قرائت مطرح می‌کنند و می‌گویند «قالوا قلوبنا غُلف» و «قالوا قلوبنا غُلُف». بعد خود حضرت توضیح می‌دهند و می‌گویند یک قرائت این است که آن‌ها مسخره می‌کردند. یک قرائت این است که آن ها تکبر می‌کردند و خودشان را بالاتر می‌دانستند. لسان تکبر غیر از لسان تمسخر است. بعد حضرت چه فرمودند؟ فرمودند «و کلاالقرائتین حق لانهم قالوهما». این‌ها هم مسخره کرده بودند و هم تکبر کرده بودند. اینجا حضرت فرمودند هر دو قرائت حق هستند. خب ببینید شبیه عبارت شیخ باز می‌آید؛ حضرت فرمودند هر دوی آن‌ها حق است و این کار را کرده‌اند. اما کدام یک از آن‌ها را خدا نازل کرده؟ حضرت که نفرمودند. در اینجا خیلی از وجوه محتمل است. مثلاً یکی وجهش این است که خدا یکی از آن‌ها را نازل کرده اما به پیامبرش اجازه داده که از مسخره کردن آن‌ها هم اخبار کند. پس «نزل علی حرف واحد» اما قرائت دیگر هم حق است. یعنی صریح نیست که تعبیر «کلاهما حق» یعنی «کلاهما نزل به الروح الامین». این‌ها خیلی مهم است. من این صفحه را برای دسته‌بندی باز کردم. این عبارات هم همین‌طور است.

ای مثلاً در زیارت آل یاسین ببینید چند بار عرض کردم. شروع زیارت شریفه چیست؟ در آن چیزی که ذیل زیارت آل یاسین منسوب به حضرت است، ابتدا می‌فرمایند «قولوا کما قال الله سلام علی آل یاسین». در مفاتیح هم هست. الآن در منظور ما این نص صریح صد در صدی است؟ صد در صدی نیست. من دارم دسته‌بندی می‌کنم. الآن حضرت می‌فرمایند «قولوا کما قال الله». اگر یک واژه اضافه داشت؟! بله که نص صریح است. «قولوا کما قال الله فی القرآن». منظور ما صد در صدی است. اما حضرت که نفرمودند. فرمودند «قولوا کما قال الله»، این ظهور می‌شود. نص صریح نمی‌شود.

شاگرد: یعنی احتمال دارد حدیث قدسی باشد؟

استاد: نه، من مقدماتی را گفتم. گفتم عبارات در دلالتشان بر یک مقصود درجاتی از نصوصیت را دارند.

شاگرد: این چه احتمال دیگری دارد که صد در صدی نیست.

استاد: احتمال این است که خداوند «سلام علی آل یاسین» را فرموده اما به نحو حدیث قدسی. ای به امری که به پیامبرش کرده تا اقراء بکند اما «نزل من روح الامین» نبود. خیلی محتملات مطرح است. اما اگر حضرت بفرمایند «قولوا کما قال الله فی کتابه الکریم» دیگر تمام است. دیگر مجالی نیست که بورویم و برگردیم. در آینده این برای مباحث ما در نظر شریفتان باشد. این دسته‌بندی‌ای که کردم خیلی خوب است. مثلاً در کلمات علماء دیدی که شهید ثانی «نزل به الروح الامین» داشتند و تمام.

ای فهمی که جناب سید نعمت الله جزائری و جناب سید صدر و صاحب مفاتیح که از آن‌ها نقل کرده بودند؛ فهم آن‌ها از اجماع مجتهدین چه بود؟ «نزل به الروح الامین». عرض کردم که این خیلی مهم است. در شرح وافیه در مفاتیح و در خود کلمات سید بود که «معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل به الروح الامین». یعنی فهم سید و سائر کسانی که با این مخالف بودند

این بود که می‌گویند مقصود آن‌ها این است. یعنی عبارت این قدر صریح و روشن است.
در کلمات علماء فرمایش علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه از آن هایی است که صد در صدی است. نه این‌که ایشان در جلسه طولانی صحبت کردند؛ همه نکات و رفت‌وبرگشت آن‌ها را جوری توضیح داده‌اند که کسی که آن‌ها را می‌خواند دیگر مجال این را ندارد که بگوید شاید علامه می خواسته این را بگوید. مهر تابان را نگاه کنید. می‌روند و برمی‌گردند و می‌گویند همه را جبرئیل آورده. باید این جور باشد. بعد می‌گویند اگر تعدد نبود عرضه اخیره لغو بود. اصلاً این‌که در سال آخر عمر مبارک حضرت دو عرضه شد برای این بود که قرائت ها تفاوت داشت. ببینید تا این اندازه علامه صریح صحبت می‌کند.
شاگرد: علامه حلی را در کدام طبقه قرار می‌دهید؟
استاد: علامه حلی از آن هایی است که نص نیست. نص شهید ثانی است. شهید ثانی است که می‌توانند شما را به مقصود قطعی علامه رهنمون کنند. یعنی نزد من طلبه مدتی طول کشید. عبارات علامه را چقدر رفتم و برگشتم تا مطمئن شوم. اما عبارت شهید این حرف‌ها را ندارد. حتی شهید اول که می‌گویند عشر متواتر است، خب عشر متواتر است و محاملی دارد. صرف این‌که بگویند عشر متواتر است نمی‌شود. بعد از این‌که مجموع چیزها را دیدیم حالا به قطع می‌رسیم. غیر از خود عبارت است. منظور من مدلول تصوری یک کلام با قرینه داخلیه است، نه قرائن منفصله خارجیه. عبارت شهید ثانی با قرائن داخلی خود کلام استقلالا و در حد مدلول تصوری که مطابق مدلول تصدیقی مرادِ ایشان است، تمام است؛ صد در صدی است. منظور من این است.
مرحوم آقای شعرانی را ببینید. ایشان همین را می‌گویند. ولی همه که می‌خوانید می‌گویند پیامبر از همه این‌ها خبر داشتند. خیلی همه عبارت رسائی دارند. اما رسائی است که آن نصی که ما می‌خواهیم نیست. جالب همه این است که بعد خودشان تصریح می‌کنند.

> و در زمان پیغمبر اول جماعتی معلم قرآن بودند از جمله آنان ابی بن کعب وعبد الله بن مسعود معروفترند وهر يك مصحفي داشتند و در پاره کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پیغمبر ص میدانست چون پیوسته قرآن را بر پیغمبر ص عرضه میکردند و هر چه صحیح نبود منع میفرمود و اینها همه بتواتر معلوم و بدلیل عقل مؤید است[1]

**«و در زمان پیغمبر اول جماعتی معلم قرآن بودند از جمله آنان ابی بن کعب وعبد الله بن مسعود معروفترند وهر يك مصحفي داشتند»**؛ علامه طباطبائی هم تا اینجا آمدند و جلوتر هم بردند. چطور جلوتر بردند؟ فرمودند نه تنها هر یک مصحفی داشتند بلکه هر یک چند مصحف داشتند. این‌که این را در کجا فرمودند باید بگردیم و پیدا کنیم. شواهد خوبی دارد اما این‌که خیلی روشن باشد. علامه یک عمر کارشان این بوده. رضوان الله تعالی علیه!

مثلاً مالک –که ابن حزم می‌گوید در حد کفر جلو رفته زمانی بود که این‌ها رایج بود- همان جا می‌گوید «ستة الذین فی الشورا کانت لکل واحد منهم مصحف». می‌گوید آن شش نفری که در شورا بودند همه شان مصحف داشتند. یعنی مطلب را دارد باز می‌کند؛ «ای ذلک واسعا». به شاگردش ابن وهب می‌گوید.

ابن حزم که دویست سال بعد می‌آید می‌گوید او نفهمیده که چه می‌گوید. اگر می‌فهمید که کافر بود. درحالی‌که شما در زمان او نبودید. زمان عوض شده و در زمان ابن مجاهد هستید می‌گویید «کان کافرا». مالک که قبلش بود متوجه حرفش بود و حرف شما را هم نداشت.

شاگرد: ابن عربی صاحب کتاب احکام القرآن مالکی است. از مسلم حدیث صریح می‌آورد «کذا انزل و کذا انزل».

استاد: هر چه که افاده کنید باعث خوشحالی ما می‌شود.

**«وهر يك مصحفي داشتند و در پاره کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پیغمبر ص میدانست چون پیوسته قرآن را بر پیغمبر ص عرضه میکردند».**

شاگرد:ظهور در این دارد که نزول یک جور است. چون می‌گوید اختلاف آنی که پیغمبر عرضه میکردند.

استاد: بعد می‌گوینند: «**و هر چه صحیح نبود منع میفرمود**»؛ تقریری معصوم بود.«**و اینها همه بتواتر معلوم و بدلیل عقل مؤید است**». منظور من این است؛ بعد جلوتر می‌روند و می‌گوینند اینکه حضرت همه را میدانستند جبرئیل آنها را آورده؟ ای پیامبر اقراء کرده‌اند؟ می‌گوینند ما به اینها چه کار داریم؛ ای این است ای آن است. می‌گوینند مثل حجیت میماند. مجتهد می‌گوید من از حکم خدا این را می‌فهمم. حالا مصیب باشد ای مخطئ باشد، فتوای او برای ما حجیت دارد. در اینجا هم می‌گوینند این قرآن است، حالا واقعش چیست، جبرئیل آورده ای حضرت اقراء کرده‌اند؟ می‌فرمایند هر طور که می‌خواهد باشد. یعنی عبارت در ابتدا طوری بود که نص نبود. ولو می‌گوینند که مختلف بود. اما نمی‌گوینند که این اختلاف مبدأش چه بود؟ بعد تصریح می‌کنند به اینکه من کاری ندارم. «مدارک قراء»، این ها مطالب خوبی است. من برخی از آنها را رنگی کرده‌ام خودتان ببینید.

---

[1]مقدمه تفسیر منهج الصادقین-شعرانی (ص۲)

---

بازبینی #2
ایجاد شده 17 آوریل 2024 14:43:14 توسط ... .
به روزرسانی شده 27 مه 2024 13:52:40 توسط ... .